

ترس از تبلیغ

تأملی بر صحت روابط انسانی

ویلیام هچر

شما و من مانند هر دو فرد انسانی دیگر، دارای نیازی عمیق برای ایجاد رابطه صحیح با یکدیگر هستیم؛ نیازی که دست خداوند در وجود ما به ودیعه گذاشته است. به محض این که ما صورت و مثالی از خداوند را در وجود دیگری تشخیص دهیم، رابطه صحیح از عمق وجود من سرچشمه می‌گیرد و به عمق وجود شما می‌رسد. صورت و مثال خداوند در ما عبارت از روح هر یک از ما و قابلیت‌های فردی معرفت، محبت و اراده است. شناسایی متقابل ارواح ما، ما را قادر می‌سازد به نحوی مرتبط شویم که هر یک از ما برای نیازهای مشروع طرف مقابل و نه نیازهای شخص خودمان (اعم از مشروع و منطقی یا غیر آن) اولویت قائل شویم. به این ترتیب، نشانه صحت ارتباطی عبارت از محبت صادقانه و غیرخودخواهانه است - بارقه‌ای که از خداوند نشأت می‌گیرد و از طریق هر یک از ما به سوی دیگری هدایت می‌شود.

البته می‌توانیم به بسیاری طرق دیگر هم مرتبط شویم، اما آنها صرفاً انواع متفاوتی از یک زمینه واحدند: هر یک از ما، هر قدر به نحوی ظریف و نامحسوس، نیازهای (تصویری) خود را بر نیازهای دیگری برتری می‌دهیم. هر زمان که در جریان رابطه‌ای قرار می‌گیریم، این نوع خودخواهی تحکیم یافته سبب نفی صحت ارتباط می‌شود و به تقلب، بهره‌کشی، رقابت، و تلاش متقابل جهت حصول تفوق میدان می‌دهد. در رابطه‌ای ناصحیح هر یک از ما طالب قدرت است - تا دیگری را وادار کند نیازهای ما را تأمین نماید. به این ترتیب، روابط صحیح مبتنی بر محبت و روابط ناصحیح بر پایه قدرت است. فرایند برقراری ارتباط صحیح عبارت از گفتگویی صحیح است که در آن به مبادله نظریات (تحرری مشترک حقیقت)، بیان احساسات، و تشریک مساعی می‌پردازیم. به این ترتیب، هر آنچه که وارد چنین گفتگویی کنیم در جهت هدف برقراری رابطه‌ای به کار می‌رود که صحت آن فزاینده است. وقتی به نحوی غیر صحیح مرتبط می‌شویم، فقط نیازهای خود را مطرح می‌کنیم و طرف مقابل در اینجا فقط به وسیله‌ای برای رفع نیاز ما یا ارضاء آنها تبدیل می‌شود. از این رو، پیگیری رابطه ناصحیح نه تنها به نفی انفعالی صحت، بلکه به طور جدی به حالت معکوس آن منجر می‌شود: آنچه که قبلاً هدف بوده اکنون به وسیله‌ای برای حصول هدفی کوچک‌تر تبدیل می‌شود.

با تلاش برای ارضاء نیازهای مشروع و معقول دیگران محبت خود را به آنها ابراز می‌نماییم زیرا این عمل به ظهور و بروز استعدادهای خداده و بالقوه روح آنها (و نیز خودمان) کمک می‌کند. اما این بر پایه این فرض استوار است که ما قادر به شناخت و تشخیص نیازهای مشروع (یا صحیح) و امیال غیرمنطقی خودخواهانه هستیم. دانش و آگاهی نسبت به آنچه که برای ظهور و بروز استعدادهای بالقوه انسانی صحیح است عبارت از عدالت

است. عدالت و محبت شانه به شانه هم حرکت می‌کنند: محبت موجد انگیزه برای خدمت به دیگری است، و عدالت دانش لازم برای اجرای صحیح و مؤثر این انگیزه را فراهم می‌آورد.

به این ترتیب، روابط صحیح متضمن نه تنها محبت صادقانه به حقیقت روحانی دیگران، بلکه معرفت راستین نسبت به حقیقت مزبور است. وقتی محبت و عدالت در عمل تجلی کنند، در این صورت تمامی آنچه را که برای گفتگوی موفقیت‌آمیز لازم است در اختیار داریم و آن عبارت از وحدت است.

حال به اساسی‌ترین سؤال توجه کنیم: آیا روابط صحیح واقعاً میسر است؟ همانطور که خواهیم دید جواب این است که، "بله؛ اما تحت شرایط دقیقی که خداوند بنفسه برقرار کرده است." البته، از نقطه نظری کاملاً منطقی بلافاصله می‌توانیم مشاهده کنیم که روابط صحیح خود به خود ایجاد نمی‌شود بلکه مستلزم تلاش آگاهانه از سوی جمیع کسانی است که درگیر این رابطه‌اند. این بدان معنی است که آگاه بودن از روابط صحیح، با انگیزه کافی برای پیگیری فعال و جدی آنها، و برخورداری از دانش نسبت به نحوه پرداختن به این پیگیری، امکان‌پذیر است. اما اجزاء متشکله آن، هر قدر که لازم باشند، فی‌نفسه کافی نیستند، زیرا اگر آگاهانه از تأییدات و مساعدت الهی برخوردار نشویم، هر قدر صادقانه طالب روابط صحیح باشیم، هر قدر تلاش عظیمی را در این راه مبذول نماییم، هر قدر واقعاً بفهمیم که برای حصول مقصود چه امری لازم است، در حدّ قوه بشری ما نیست که این روابط را برقرار کنیم.

مذهب اصالت انسان، یا انسان‌گرایی، (اومانیزم Humanism) معمولاً اسمی است که به فلسفه‌ای می‌دهند که در صدد برقراری روابط صحیح بدون اشاره صریح و آگاهانه به خداوند بر می‌آید. انسان‌گرایی در توجه اخلاقی‌اش از شرافت برخوردار است اما در استفاده از وسائلی که برای حصول مقصود به کار می‌برد ناقص و منحط است. تدابیر مورد استفاده برای مبارزه با بی‌کفایتی ذاتی مذهب اصالت انسان گوناگون است و آنها به شیوه‌های متفاوت یا گونه‌های متنوعی از انسان‌گرایی میدان می‌دهند.

بعضی از انسان‌گراها وقتی متوجه می‌شوند که تحقق کامل هدفی که مدّ نظر دارند ممکن است میسر نباشد، به افسردگی و یاسی دچار می‌شوند که مشابه هیچ‌انگاری (nihilism) است. آن را می‌توان، برای مثال، در آثار ایبسن^۱، کییرکگور^۲، داستایوسکی^۳، یا لوتولستوی^۴ مشاهده کرد، و ممکن است یا به بدبینی عمیق نسبت به

^۱ هنریک یوهان ایبسن (Henrik Johan Ibsen) (تولد ۲۰ مارس ۱۸۲۸ در اسکین نورژ - وفات ۲۳ مه ۱۹۰۶ در اسلو) شاعر، نمایشنامه‌نویس و درام‌نویس نروژی - م (از ویکی‌پدیا)

^۲ سورن کییرکگور (Søren Kierkegaard) (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵) فیلسوف دانمارکی دین که با وجود، انتخاب و تعهد یا سرسپردگی فرد سر و کار داشت و اساساً بریزدان‌شناسی (الهیات) جدید و فلسفه، بخصوص فلسفه وجودی (آگوستینیالیسم) تأثیر گذاشت - م (ویکی‌پدیا)

^۳ فیودور میخائیلوویچ داستایفسکی (Fyodor Mikhailovich Dostoyevsky) (۱۱ نوامبر ۱۸۲۱ - ۹ فوریه ۱۸۸۱) نویسنده مشهور و تأثیرگذار روسی؛ ویژگی منحصر به فرد آثار وی روانکاوی و بررسی زوایای روانی شخصیت‌های داستان است - م (ویکی‌پدیا)

ماهیت انسان یا نوعی رضایت و تسلیم بردبارانه‌ای منجر شود که شخص در آن حالت مشاهده می‌کند که شرافت ذاتی حیات انسان در پیگیری مداوم هدفی ارزشمند اما محال نهفته است. این نوع اخیر انسان‌گرایی سرسختانه، جبری‌گرایانه و صبورانه در ذهنیت قدیم و جاری مردم روسیه بسیار معمول است.

تدبیری کاملاً متفاوت را ذهنیت جاری در امریکای شمالی به نمایش می‌گذارد که مردم به سهولت موارد متنوع خوش ظاهر و غلط‌انداز را برای جایگزینی صحت ارتباطی می‌پذیرند. امریکای شمالی، از دنیای دیسنی گرفته تا روانشناسی عامیانه (pop psychology) و گسترش میزگردهای تلویزیونی که در آن، محیط خصوصی بی‌حاصل زندگی‌های به تمام معنی تهی را علناً با رسم نمودارهایی همراه با جزئیات جانکاه و آزارنده به نمایش می‌گذارند، از هر نظر مؤسسه‌وسیعی است که قاطعانه و با ثبات قدم وقف ایجاد صمیمیت شبه صحیح، جعلی و متظاهرانه شده است. در اینجا کسانی هستند که آشکارا تلاش برای یافتن صحت و اصالت را به عنوان آنچه که از آغاز گمراه کننده است مردود می‌شمارند. آنها از "آزادی جدید" که در آن جستجو و طلب حرص، استثمار و قدرت به حد افراط نه تنها پذیرفتنی است بلکه به عنوان "اخلاقیات جدید" از آن استقبال می‌شود، با شادمانی و شور و شوق صحبت می‌کنند.

اما صرف نظر از تدابیری که در مواجهه با شکست و قصور مذهب اصالت انسان به کار گرفته می‌شود، دنیای امروز محتاج قوه‌ای است که واقعاً برای رسیدن به صحت و اصالت قادر به تواندهی به ما باشد. پیام اصلی امر بهائی این است که چنین قوه‌ای وجود دارد و در دسترس هر آن کسی است که به آن روی آورد؛ قوه‌ای که بهائیان به آن سطوت میثاق می‌گویند.

عهد و میثاق

روابط صحیح امکان‌پذیر، و گفتگوی موفقیت‌آمیز فقط بدان علت قابل حصول است که ذات الهی بنفسه فرایندهای روحانی را که موارد فوق را میسر می‌سازد فراهم آورده است. مبنای غایی این فرایندها گفتگوی خاص بین خدا و عالم انسانی است - گفتگوی که او شروع می‌کند و ضوابط و خصایصش را خودش تعیین می‌کند. حضرت بهاءالله این گفتگوی خدا با بشر را عهد و میثاق می‌نامند. البته عهد و میثاق عبارت از توافق یا قراردادی است که هر یک از طرفین در آن دارای تکالیف و نیز نتایج موعودی هستند که ناشی از تحقق تکالیف و وظایف مزبور است. در مورد میثاق الهی، خداوند است که تکالیف ما را تصریح می‌کند، اما وعود قطعی و قویمی نیز درباره نتایج حاصله عنایت می‌کند. به طور کلی، وعده داده می‌شود که اگر ما به عهد و میثاق الهی وفادار باشیم،

^۴ لئونیکلایوویچ تولستوی (Lev Nikolayevich Tolstoy) نویسنده و فعال سیاسی و اجتماعی روس است. (تولد ۹ سپتامبر ۱۸۲۸ در یاسنایا یالیانا از توابع تولا - وفات ۲۰ نوامبر ۱۹۱۰ در زادگاهش به خاک سپرده شد). تولستوی یکی از مشهورترین نویسندگان و بزرگترین شخصیت‌های تاریخ روسیه است - م (ویکی‌پدیا)

در این صورت به ما آن توان را خواهد بخشید که روابط صحیح را برقرار کنیم و از احساس رضایت، مسرت، وحدت و هماهنگی که مسلماً از چنین دستاوردی حاصل می‌شود برخوردار گردیم.

ضوابط و خصایص اصلی گفتگو بین خدا و عالم انسانی در ساختار نفس خلقت محفوظ است، زیرا خداوند قابلیت تجلی صفاتش و انس و الفت گرفتن با روح حضرتش را به انسان عنایت کرده است:

بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات به تجلی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علت غایی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود ... زیرا کینونت و حقیقت هر شیء را به اسمی از اسماء تجلی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۳۹)

در جمیع کتب سماوی در طول تاریخ، به ما می‌گویند که خداوند با کلامش خلق می‌کند. به این ترتیب، ضوابط و مشخصات گفتگوی خدا با انسان در واقع بخشی از خود گفتگو است: این ضوابط عبارتند از گفتن کلام یا بیان خداوند، یعنی آغازگر گفتگو. به علاوه، همانطور که در بیان فوق کاملاً مشخص و واضح است، هدف از خلقت عبارت از ایجاد نفوس انسانی است که ارزش شرکت در گفتگوی با خداوند خالق را داشته باشند. وقتی ضوابط اصلی آن تثبیت شده باشد، خود گفتگو با اعزام مظاهر ظهور یا پیامبران توسط خداوند تداوم می‌یابد. خداوند مقدر کرده است که مناسب‌ترین جواب از سوی ما عبارت از عرفان مظهر ظهور الهی و اقبال به او در حین ظهورش است:

انّ اوّل ما کتّب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع أمره الذی کان مقام نفسه فی عالم الأمر و الخلق.... إذا فُرِّمَ بهذا المقام الأسنی و الافق الأعلى ینبغی لکلّ نفسٍ أن یتبع ما أمر به من لدی المقصود. لآتئهما معاً لا یقبل أحدهما دون الآخر. (اقدس، بند ۱)

این وظیفه اساسی و بنیادی که خداوند بر ما واجب کرده اولین قدم به سوی تدوین گفتگوی خدا با بشر به عنوان میثاق یا توافقی است که در آن هم تکالیف و وظایف مشخص شده و هم وعده مکافات تصریح گشته است. در واقع حضرت بهاء الله فرموده اند که، "هر نفسی که به آن عمل نمود رستگار شد." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۸۵ [شماره ۱۳۳] / آیات الهی، ج ۲، ص ۱۹۵)

به این ترتیب، گفتگوی خدا با انسان هم جمعی و هم فردی است. مظهر ظهور الهی برای کلّ عالم انسانی مبعوث می‌شود و اصولی را تدوین می‌کند که هم اجتماعی و هم انفرادی است. اما، هر یک از ما، در

متن گفتگوی شخصی خود با خداوند، باید آگاهانه و به اختیار خویش به مظهر ظهور اقبال کنیم. از این رو، گفتگوی فردی ما با خداوند در متن گفتگوی جمعی صورت می‌گیرد.

به این شیوه، زندگی هر یک از ما تاریخ گفتگویی شخصی با خداوند است که از لحظه‌ای که از ناآگاهی به آگاهی انتقال پیدا می‌کنیم شروع می‌شود. با پیشرفت این گفتگو، ما جواب‌هایی می‌دهیم که میزان کفایت آن متغیر است؛ بعضی از آنها بسیار مناسب و برخی دیگر فوق‌العاده نامناسب است. حضرت بهاء‌الله در آثار خود این نکته را تصریح می‌فرماید که اقبال به مظهر ظهور الهی شرط اساسی و ضروری برای گفتگوی موفقیت‌آمیز غایی است. این بدان معنی نیست که گفتگوی صحیح قبل از برداشتن این قدم صورت نمی‌گیرد، بلکه مقصود آن است که گفتگوی واقعاً صحیح نهایتاً هر فردی را به برداشتن این قدم هدایت می‌کند. همچنین به این معنی است که کلّ تاریخ عبارت از تاریخ مقدّس است. هیچ تاریخ، اعم از فردی یا جمعی، وجود ندارد که واقعاً "غیر دینی" - یعنی خارج از متن گفتگوی بین خدا و عالم انسانی باشد.

بدان علّت که گفتگوی ما با خدا مرتباً جریان دارد، پویا و در حال تکامل است. این پیشرفت گاهی اوقات کند، ظریف و نامحسوس و در دیگر اوقات ناگهانی، شگرف و بدیهی است. تغییر حاصله در زمان اقبال واقعی ما به مظهر ظهور از نوع اخیر است. ما بلافاصله وارد مرحله‌ای جدید از ارتباط خویش با خداوند می‌شویم. ما موفق به تولید مناسب‌ترین جواب ممکن به فتح باب‌های خداوند در اعزام پیامبرش شده‌ایم، و به این لحاظ شروع به برداشت منافی می‌کنیم که عهد و میثاق او وعده داده است.

یکی از مزایا و منافع اساسی که از اقبال به حضرت بهاء‌الله نشأت می‌گیرد این است که ما به جامعه مؤمنینی تعلق می‌یابیم که با عهد و میثاقش تأسیس شده است. این سبب انس و الفت و معاشرت نزدیک و صمیمانه ما با سایر نفوسی می‌شود که آنها نیز به همان مرحله از گفتگوی با خداوند رسیده‌اند. رابطه بین هر دو فرد بهائی از آن نظر متقارن است که هر یک از آنها، اساساً، نسبت به گفتگوی صحیح دارای معرفت اساسی لازم است. موفقیت یا عدم موفقیت این دو فرد مؤمن در گفتگویشان در واقع به بسیاری از سایر شرایط بستگی دارد، اما عمدتاً بر میزان تلاش صادقانه و صمیمانه‌ای که هر یک در این رابطه به کار می‌گیرند مبتنی است.

در واقع، به مفهومی واقعی، "بهائی شدن" چیزی کم و بیش عبارت از متعهد ساختن خویش به پیگیری گفتگوی صحیح در کلیه روابط بشری است. این تعهد مبتنی بر عرفانی است که در صلوة صغیر (بخشی از عهد و میثاق) مندرج است؛ به این معنی که ما تماماً متکی و متکل به خداوند باشیم و این که فقط او می‌تواند لازم را به ما بدهد که بر نفس پرستی خویش غالب شویم و در گفتگوی صحیح و اصولی مشارکت داشته باشیم: "اشهد فی هذا الحین بعجزی وقوتک و ضعفی و اقتدارک و فقری و غنائک." (صلوة صغیر)

تجربه انس و الفت دوجانبه با دیگر بهائیان بسیار مثبت است زیرا هر یک از ما یاد گرفته‌ایم که بخشی از نفس پرستی طبیعی خود را سرکوب کنیم و اولویت را به نیازهای طرف مقابل بدهیم. هر یک از ما صورت و مثال

الهی را در دیگری تشخیص می‌دهیم و همین امر است که ما را قادر می‌سازد نسبت به یکدیگر تا بدان میزان رفتاری صحیح، غیر قضاوتی، تشویق‌آمیز همراه با اعتماد - در یک کلام محبت‌آمیز - داشته باشیم که با آنچه که در رابطه ما با غیربهایان میسر است به نحوی بارز و چشمگیر متفاوت باشد. هر یک از ما بر اتکاء و وابستگی خویش به خداوند وقوف داریم و، تا آنجا که این آگاهی و وقوف میسر می‌سازد، برای پیگیری گفتگوی صحیح از قوه روحانی ضروری نشأت گرفته از او بهره ببریم و به این وسیله رابطه‌ای صحیح را ایجاد کرده گسترش دهیم.

اما تعهد ما بهائیان فقط وحدت احباء نیست، بلکه اتحاد با نوع بشر است. این بدان معنی است که ما متعهدیم گفتگوی موفقیت‌آمیزی با هر یک از آحاد انسانی که با او روبرو می‌شویم برقرار سازیم و آن را به بهائیان محدود نکنیم. اما فرایند گفتگو با کسانی که بهائی نیستند نمی‌تواند از همان تقارن و توازنی که با بهائیان داریم برخوردار باشد، زیرا طرفین دسترسی مساوی به عرفان صحیح و تأییدات الهی ندارند. بنابراین، خداوند جریان مشخص روحانی گفتگوی صحیح بین بهائیان و دیگران را مقدر کرده است که به آن تبلیغ امرالله گفته می‌شود و بخش جدایی‌ناپذیر عهد و میثاقی است که گفتگوی بین خداوند و خود ما را تدوین می‌نماید.

تبلیغ امر بهائی دقیقاً پی گرفتن گفتگوی صحیح با کل عالم انسانی است. این کار عبارت از فن، تدبیر، عمل متهورانه، کارزار، یا اجرای روابط عمومی نیست. بلکه جوهر و عصاره صحت، امتداد جانبی گفتگوی خدا با بشر است. از آنجا که ما بهائی هستیم (و بنا به هیچ دلیل دیگری)، از این توان برخوردار می‌شویم که مثال و صورت الهی را در دیگر آدمیان مشاهده کنیم، حتی وقتی که دیگری از روح و خودخویشتنش ناآگاه (یا نسبت به آن فراموشکار) باشد. این دانش ما را قادر می‌سازد، مستقل از هرگونه رفتار کاذب (ناصحیح) یا نگرش نادرستی که دیگری، در حال حاضر، احتمالاً بروز می‌دهد، با خود حقیقی شخص دیگر ارتباط برقرار کنیم.

این کار در واقع چگونه انجام می‌شود؟ با صرف نظر کردن از آنچه که کاذب است و با تشویق متین اما مستمر آنچه که واقعی است، حتی اگر این تشویق فقط یک درصد کل تحول فعلی زندگی شخص دیگر را تشکیل دهد. وقتی مشغول صحبت با او هستیم برایش دعا می‌کنیم، حتی اگر در حال تعامل مادی با او باشیم. با هر کلامی که بر زبان می‌آوریم در صدد ارتقاء دادن او هستیم. برای هر اقدام اندیشمندانه‌ای که او از خود بروز دهد، کلامی محبت‌آمیز و تحسین‌کننده بر زبان می‌آوریم. موقع بحث کردن درباره شرایط عالم، حتی اگر اتفاقی و گذرا باشد، دیدگاهی روحانی را مطرح می‌کنیم، اسمی از خدا به میان می‌آوریم و رویدادهای جاری را به مسأله اراده الهی مرتبط می‌سازیم: "چگونه است که در واقع اینهمه نزاع و اختلاف در جهان وجود دارد در حالی که تک تک افراد طالب صلح و اتفاق هستند؟ فی الحقیقه تمامی هرج و مرج و بی‌نظمی و آشفتگی فعلی به کجا منتهی خواهد شد؟ اگر سیاست، آنطور که شما می‌گویید، جواب مشکلات نیست، پس جواب را در کجا باید یافت؟ اگر این همه ادیان، فرق و آئین‌ها مبتنی بر عقاید و اعتقادات جزمی یا ناشی از تعصب و توجه به احساسات عاری از فکر و عقل است، پس چرا تلاش نمی‌شود دیانتی غیرجزمی، دیانتی علمی یافت شود - دیانتی که از روش

علمی برای کشف قوانین حاکم بر حقیقت روحانی استفاده کند و سپس این دانش، نه به عنوان جایگزینی اغوا کننده و گول زننده، بلکه برای پدید آوردن محبت واقعی استفاده شود. در اینجا، نوشته‌های مربوط به چنین دیانتی را در اختیار دارم و سه‌شنبه آینده در منزل من جمعی از دوستانم گرد می‌آیند که درباره این قبیل مسائل بحث می‌کنند. بیایید و درباره زندگی خود، تاریخ خویش، آنچه را که در گفتگوی با خدا کشف کرده‌اید برای ما سخن بگویید. تاریخچه شما تاریخی مقدس است. لازم است که بشنویم. آیا می‌آید و برای ما سخن خواهید گفت؟"

هیچ انسانی به چنین گفتگویی جواب منفی نخواهد داد. او ممکن است بی تفاوت باشد، نهایتاً نسبت به برخی از تعالیم امر مبارک نظری خصمانه یابد، یا آنقدر قربانی مشقات زندگی شده و فرو شکسته باشد که نتواند انرژی لازم برای استفاده از فرصتی جهت برقراری روابط دوستانه روحانی که شما به او عرضه می‌کنید تولید نماید. اما بلافاصله متوجه صحبت و درستی گفتگوی شما خواهد شد و در بالاترین درجه صحتی که در حال حاضر از عهده‌اش برآید به شما جواب خواهد داد. این که آیا نهایتاً جواب او به آنجا منجر خواهد شد که بهائی مستقلاً شود به عوامل بسیاری بستگی دارد که ما هیچ تسلطی بر آنها نداریم. ما فقط وسیله‌ای در گفتگوی بین شخص مزبور و خدا بوده‌ایم.

هرگونه تعامل صحیحی از نوعی که در بالا توصیف شد عبارت از عملی در تبلیغ امرالله است. به علاوه، صرف نظر از جواب بالفعل طرف مقابل، این موفقیتی تبلیغی است. در جامعه بهائی، درباره فنون تبلیغ موفق زیاد سخن گفته شده است. این گفتگوی داخلی غالباً بر این مسأله متمرکز است که چگونه می‌توان از دیگران جوابی را که مایلیم و انتظار داریم بیرون بکشیم. غالباً تبلیغ موفق بر حسب تعداد جواب‌های "مثبت" که در کوتاه مدت حاصل شده است تعریف می‌شود. اما شاید نقطه تمرکز این گفتگو بیشتر باید بر ماهیت ذاتی خود تعامل‌های صحیح باشد نه آن که بیش از حد بر پاسخ ملموس یا نتایج کوتاه‌مدت فعالیت‌های تبلیغی مبتنی گردد. اگر یاد بگیریم که با خداوند و دیگران چگونه گفتگوی صحیحی داشته باشیم، در این صورت شکی نیست که خداوند قادر است نتایجی را که خودش مایل است از تلاش‌های ما به بار آورد.

باز هم یک مسأله باقی می‌ماند. اگر تبلیغ امرالله واقعاً فقط عبارت از پی گرفتن صحت روابط بشری است، و اگر واقعاً در جهان امروز همگان تشنه صحت روابط هستند، در این صورت چرا بسیاری از ما در خصوص تبلیغ امرالله اینقدر بی‌خیال، بی‌علاقه یا بی‌مبالا هستیم؟ و زمانی که ما به تبلیغ امرالله می‌پردازیم، چرا غالباً دیگران ما را فاقد آن صحت ارتباطی می‌یابند (مثلاً متعصب، خشک مغز، سمج، تحمیل کننده، غیرطبیعی و متکلف مشاهده می‌کنند)؟

شاید جواب در شرایطی باشد که خداوند به عنوان مبنایی برای گفتگوی صحیح نهاده است. همانطور که در سطور فوق مشاهده شد، اساسی‌ترین این شرایط آن است که ما وابستگی کامل خود به خداوند را تشخیص

دهیم و آن را تصدیق کنیم؛ یعنی این که محدودیت‌های خود را بشناسیم و بپذیریم. چنین پذیرشی از سوی ما نشان می‌دهد که - از اعماق وجودمان - واقفیم که هر امر مثبتی که واقع شود منشأ آن خدا است نه ما. وقتی واقعاً پی به این نکته ببریم، در این صورت در شرایطی قرار می‌گیریم که به ابزاری در دست خداوند در گفتگوی او با دیگران تبدیل می‌شویم - به عبارت دیگر مبلغ امرالله خواهیم شد.

این احتمال نیز وجود دارد که بی‌خیالی ما نسبت به تبلیغ امرالله نه از حالت انفعالی روحانی بلکه از امتناع فعال (ولو ناآگاهانه) از مواجهه، تشخیص و پذیرش محدودیت‌های خودمان نشأت بگیرد. شاید زمانی که به انتشار حقیقت مشغولیم، غالباً از واقعیت مربوط به خودمان فراری هستیم. حتی اگر واقعاً از عمق وجود تشنهٔ صحت ارتباطی باشیم، وقتی قدم در راهی می‌نهیم که به آن منجر می‌شود، متوجه می‌شویم که چقدر از آن دوریم. و این وقوف دردناک است. چنین وقوفی سبب می‌شود که کلّ فرضیهٔ زندگی خود را زیر سؤال ببریم؛ یعنی آن تصویری را که از خودمان، به صورت انسانی واقعاً برخوردار از روحانیت، داریم مورد تردید قرار دهیم.

امتناع جدی ما بهائیان از روبرو شدن با محدودیت‌های خویش به شکل‌های بسیاری صورت می‌گیرد. ظاهراً تحت عنوان "خدمت امرالله" با یکدیگر به رقابت برمی‌خیزیم، در طلب قدرت و سلطه برمی‌آئیم، قوهٔ جاذبه و کششی را که از خداوند نشأت گرفته و در ما جریان یافته و از خود ما نیست به خویشتن نسبت می‌دهیم. تمامی این نگرش‌ها و رفتارهای ما آن اندک صحتی را نیز که در روابط ما هست تضعیف می‌کند. تحت چنین شرایطی، تعجب در این نیست که ما گاهی از عهدهٔ انجام آن کار بر نمی‌آئیم بلکه در این است که اصلاً توفیق کسب کنیم. و زمانی که، علیرغم این نقائص روحانی، خداوند باز هم میزانی از موفقیت را نصیب ما می‌کند (گو این که به مراتب کمتر از آن است که می‌توانستیم با روابط صحیح از آن بهره‌مند شویم)، در این صورت ممکن است همین موفقیت را نیز به "توانایی‌های" خویش نسبت دهیم نه روح الهی که از طریق ما عمل می‌کند.

و اگر این شرایط درونی شناخت واقعی محدودیت‌هایمان برای تبلیغ فردی موفق لازم و ضروری باشد، آیا ممکن نیست که برای موفقیت جمعی، مثلاً، دخول افواج مقبلین، نیز اساسی و لازم باشد؟ شاید جامعهٔ بهائی به همان مغناطیس پرجاذبه‌ای بدل شود که حضرت ولیّ امرالله می‌فرمایند زمانی حاصل می‌شود که ما به جامعه‌ای از بهائیان تبدیل شویم که واقعاً واقف می‌شویم منشأ هر توفیقی خدا است نه خود ما. شاید تنها زمانی که متوجه شده باشیم که کلّ تاریخ عبارت از تاریخ مقدّس است واقعاً به کلام دیگران که داستان خویش را برای ما تعریف می‌کنند گوش بدهیم. شاید در آن موقع آنچه را که خداوند سعی دارد از طریق گفتگوش با آنها به ما تعلیم دهد، از آنها یاد بگیریم. وقتی جامعهٔ ما در این شرایط قرار گیرد، در این صورت مردم مشتاقانه به سوی امر مبارک جذب می‌شوند زیرا معنای باطنی تاریخچهٔ خویش را - مفهوم گفتگوی خویش با خدا را - خواهند یافت؛ معنا و مفهومی که در جای دیگر نتوانسته‌اند و نمی‌توانند بیابند.